

## نکاتی درباره تعلیقات تحفة العراقین خاقانی

سهیل یاری گل‌دره

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی همدان  
yari.soheil@yahoo.com

آنچه در ذیل می‌آید، نکاتی است در باب تعلیقات آقای علی صفری آق‌قلعه بر تحفة العراقین خاقانی شروانی. نگاهی گذرا به مقدمه و متن منظومه و تعلیقات ممتع کتاب، ارزش و کوشش مصحح محترم را در بسامان کردن این چنین اثر فاخر نمایان می‌کند؛ دستشان مریزاد! لکن به هر تقدیر از اغلاط و برخی کاستی‌ها پیراسته نیست. نگارنده در تعلیقات آن کاستی‌ها و احیاناً اغلاطی دید که شماری از آن‌ها را در اینجا ارائه می‌کند.

— ص ۷: «عُبَارُ ذَيْلِ الْمَرْأَةِ الْفَاجِرَةِ يورِثُ السَّلَّ». این حدیث را که در دیباچه کتاب، بند ۲۲، آمده است معنی نکرده‌اند و چیزی درباره آن نگفته‌اند. ازدی (متوفای ۴۶۶) در توضیح آن گفته است: «أراد أن من أتبع الفواجر و فجر، ذهب ماله و افتقر فشيء خيفة المال و ذهابه بخفة الجسم و ذهابه إذا سلَّ» (ازدی ۱۳۸۷: ۶۵۹/۲). ترجمه: منظور حدیث این است که هر کس که دنبال اهل فسق باشد و مرتکب فجور شود، مالش از بین می‌رود و فقیر می‌شود، پس فقر و تنگدستی را به لاغری جسم آنگاه که دچار بیماری سل می‌شود تشبیه کرده است.

— ص ۴۹، ب ۴۲۱:

خاصه که زبان سگ گزندست  
در حبس دهان از آن فکندست

مصراع نخستین بیت بالا را با این عبارت عربی بسنجید:  
«اللِّسَانُ كَلْبٌ [یا: سَبْعٌ] عَقُورٌ» (جاحظ ۲۰۰۲، ج ۱/۱۷۷؛ دهخدا ۱۳۸۳: ۲۷۰/۱) یعنی: زبان سگی گزنده است.

— ص ۱۲۸، ب ۱۴۳۹:

سیمرغ گرفته بوی عنبر  
چون طاووسانِ فرق مجمر

به نظر می‌رسد بر روی مجمرها نقش‌هایی از جانوران می‌زدند، دو شاهد برای تأیید این مطلب:

از دم خُلق روح پرور او  
شیرگردون چو شیر مجمر باد

(اصفهان‌ی ۱۳۷۹: ۱۲۱)

از دود چنان شود که گویی  
شیر علم است شیر مجمر

(عمادی شهریار، به نقل از راوندی ۱۳۶۴: ۲۱۳).

— ص ۱۲۸:

شمشیرِ معاملات زدوده  
پس بر سگِ آز‌موده

از برخی شواهد نظم فارسی چنین استنباط می‌شود که پیشترها برای آزمودن برّندگی شمشیر و تیزی آن، سگ بیچاره‌ای را طعمه می‌کردند! و با زدن ضربه‌ای به سگ! از تیزی شمشیر مطمئن می‌شدند! خاقانی در بیت مذکور به آن رسم ناشایست اشارتی کرده است. در اشعار شاعران پیش از خاقانی نیز به آن رسم ناپسند اشارتی شده است که در ذیل آورده می‌شود:

ای خواجه مر مرا به هجا قصد تو نبود  
جز طبع خویش را به تو برکردم آزمون  
چون تیغ نیک کش به سگی آزمون کنند  
و آن سگ بُود به قیمت آن تیغ رهنمون!

(مُنجیک ترمذی، به نقل از: آذرنوش ۱۳۸۷: ۳۷۵)

در دو بیت عربی ذیل: (از شاعری گمنام که ابوبکر قهستانی را هجو کرده است) نیز همان رسم مذکور اشارتی رفته است:

ابابکر هجو تکت لالطبعی  
فطبعی عن هجاء الناس ناب

و لکنی بلوت الطبع فيه  
فإن السيف يُبلى في الكلاب!

(همان)

یعنی: ای ابابکر قهستانی من تو را هجو کردم چه خُلق و خوی و عادت من هجوگویی نیست و من از بدگویی به مردمان دوری می‌گزینم، اما با این کار طبع آزمایی کردم! همان‌گونه که شمشیر را با سگان می‌آزمایند!

همچنین این بیت:

هرگز ز ضمیر من گل هجو نرست  
بر هجو تو کرده‌ام کنون عزم درُست  
تو همچو سگی و هجو من شمشیرست  
شمشیر به سگ برآزمایند نخواست!

(امیر مُعزّی، ظهیری سمرقندی ۱۳۴۹: ۳۰۷)

— ص ۲۳۵، ب ۲۸۹۱:

من هم به زحیرم از خری چند  
قولنجی شوخ آسمان رند

در تعلیقات (ص ۷۱۴) زحیر را «نالیدن و شیون کردن» معنی کرده‌اند. در کنار آن معنا به نظر می‌رسد که «زحیر» اشاره به یک نوع بیماری دارد، اتفاقاً به همراه «قولنج» از شدیدترین دردها پنداشته می‌شده است، زکریای رازی در الحاوی (۱۴۲۲: ۱۲/۳) می‌نویسد: «انَّ الزَّحِيرَ وَ الْقَوْلَنْجَ مِنْ أَشَدِّ الْأَوْجَاعِ». یعنی: بی‌شک، زحیر و قولنج از سخت‌ترین دردهاست.

— ص ۲۶۵: حقه سبز: این ترکیب کنایه‌ای تشبیهی از آسمان است. در مورد اتصاف رنگ سبز به آسمان باید اشاره کرد که ظاهراً این ترکیب به اقتباس از ادبیات عرب، که آسمان را با قید «اخضر» یا «خضرا» می‌نامند، وارد ادبیات فارسی شده و شواهد فراوانی هم دارد.

باید در نظر داشت که در کتب اساطیر ایران به سبز بودن رنگ آسمان اشاره شده است، برای نمونه در بندهش آمده است: «او کیومرث را با گاو از زمین آفرید. او از روشنی و سبزی آسمان نطفه مردمان و گاو را فراز آفرید...» (بندهش، ص ۴۱).

— ص ۳۲۴: درباره «حبل الله المتین» نوشته‌اند: «حبل الله: این ترکیب از ترکیبات قرآنی است... جزء متین/ المتین برای

نگارنده مفهوم نشد و البته این احتمال هست که مضمون خاصی غیر از معنی لغوی آن مدّ نظر نباشد.» اما قضیه از آنچه که مصحح نوشته‌اند، آسان‌تر است! کسانی که با نحو عربی آشنایی دارند می‌دانند که اگر در جمله‌ای موصوف و صفت باشد و مضاف‌الیه، اول موصوف می‌آید، سپس مضاف‌الیه و در نهایت صفت، در این ترکیب نیز همان قاعده رعایت شده (حبل: موصوف + الله: مضاف‌الیه + المتین: صفت = ریسمان استوار خداوند).

— ص ۳۰۶: خنجر هندوی: ... اگر روایت نقل شده در کتاب بوارق السماع که در زیر می‌آوریم صحیح باشد، بیت عربی‌ای که در آن نقل شده نشانگر این است که این نام در صدر اسلام و احتمالاً پیش از آن هم معروف بوده است... تکمله‌ای بر گفته‌های فوق می‌افزاییم که اگر احياناً آن روایت هم صحیح نباشد، در اصالت قصیده لامیه بسیار مشهور کعب زهیر شکی نیست؛ همان قصیده‌ای که آن را سرود و به وسیله آن از خاتم انبیا<sup>(ص)</sup> تقاضای بخشش کرد و حضرت نیز او را بخشود. در آنجا بیتی در ستایش پیامبر<sup>(ص)</sup> می‌آورد که در آنجا به سیف هندی اشارت کرده و آن بیت این چنین است: إِنَّ الرَّسُولَ لَنُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ/ مُهَنْدٌ مِنْ سِوْفِ اللَّهِ مَسْلُولٌ (قرشی ۱۴۲۲: ۳۷۰؛ ابوالفرج اصفهانی ۱۴۱۵: ۶۱/۱۷؛ ابن قتیبه ۱۴۲۳: ۱۵۴/۱).

— ص ۴۵۴: قفص: گونه کهن از نگارش واژه «قفص» است.

«قفص» خود معرب از یونانی است و «قفص» فارسی از «قفص» عربی گرفته شده است. جوالیقی (۱۴۱۰: ۵۲۴) آورده است: «القفص: عربی صحیح...»!

— ص ۴۹۷: «فدیناک» را «فدایت شوم»! معنا کرده‌اند، که «فدایت شوم» درست است.

— ص ۶۸۷:

در مجلس خاصگان گه سور  
ابیات من است اصابع الحور

به گفته ثعالبی در کتاب ارزشمند النهایة فی الکنایة (ص ۱۴۷)، «أصابع الحور» از کنایات ظریف صوفیه است که به «لوزینه» اطلاق می‌شود: وللصُوفِیَةِ کُنَايَاتٌ عَنِ الْأَطْعَمَةِ اسْتَظْرَفَتْ مِنْهَا... قَوْلُهُمْ لِلْوَزِينِ أَصَابِعُ الْحُورِ.

نوشته‌اند: ... این احتمال هست که در اینجا منظور کتاب اصلاح المنطق اثر ابن سکیت (مقتول ۲۴۶ق) باشد که از کتاب‌های مهم در زمینه علم منطق بوده و هست. نخست اینکه اصلاح المنطق در لغت و فقه اللغة است نه علم منطق!! (چاپ‌های مختلفی از این کتاب در دسترس است، می‌توان با یک نگاه به موضوعات کتاب پی برد). دو دیگر اینکه همین «اصلاح المنطق» و «ابن سکیت» را سنایی در این بیت به کار برده است:

تا بشد نفس سخنگوی تو در درس هوس  
ابن سکیتی تو، کی ز اصلاح منطق برخوردار

(سنایی ۱۳۸۵: ۶۵۸)

— ص ۷۰۲: یَرَحْمَكُ اللهُ: عبارتی است که اعراب پس از عطسه به عطسه کننده می‌گفتند. البته سنت گفتن «یَرَحْمَكُ اللهُ» در احادیث فراوانی وارد شده است و بعید است که سنت «اعراب» باشد.

### منابع

آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۸۷، چالش میان فارسی و عربی، تهران: نشر نی.

ابوالرجاء قمی، تاریخ الوزراء، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.

ابن قتیبه، محمدبن عبدالله، الشعر والشعراء، تصحیح احمد محمدشاکر، القاهرة: دار الحدیث، ۱۴۲۳ق.

آزدی، عبدالله بن محمد، کتاب المءاء، تصحیح محمدمهدی اصفهانی، تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، ۱۳۷۸ ش.

اصفهانی، ابی الفرج، ۱۴۱۵، الأغانی، بیروت: دار احیاء التراث.

اصفهانی، جمال‌الدین عبدالرزاق، دیوان اشعار، تصحیح وحید دستگردی، تهران: نگاه، ۱۳۷۹ ش.

انوری، حسن، ۱۳۷۳، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران: سخن و طهوری.

بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیّدی، تهران: سخن، ۱۳۸۸ ش.

ثعالبی، ابومنصور، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار المعارف، ۱۹۶۵ق.

— ص ۶۷۲: خیمه و خرگه: در این بیت کنار هم قرار گرفتن واژگان «خیمه» و «خرگه» جالب توجه است. بر توضیحات تعلیقات این را هم می‌افزاییم که آن چنان‌که از تاریخ بیهقی برمی‌آید، خیمه و خرگه دو چیز متفاوت بوده‌اند. خرگه همان اتاقک چوبی متحرکی است که در داخل خیمه می‌گذاشتند، به این عبارت بیهقی دقت کنید: «امیر [مسعود] در خیمه در رفت و به خرگه فرود آمد» (تاریخ بیهقی، به نقل از: انوری ۱۳۷۳: ۳۵).

— ص ۶۹۲: شیر مرغ: ظاهراً تحفة‌العراقین پس از شاهنامه از اولین منابع فارسی است که در آن به این مثل اشاره شده است، گویا این مثل از عرب گرفته شده ...

گفتن دو نکته لازم به نظر می‌رسد، نخست اینکه بر طبق سخن ادیب برجسته‌ای چون ثعالبی، این کنایه از «عجم» گرفته شده است. او در ثمار القلوب می‌گوید: «لبن الطیر: تَضْرِبُ به العجمُ مثلاً لما لا یفید الأملُ به کما یضربُ المثلُ فی ذلك بالابلقِ العقوقِ و مَخَّ البَعوضُ ...» (ثعالبی ۱۹۸۵: ۴۴۷)؛ یعنی: «فارسیان هر چیز دست نیافتنی را به شیر مرغ مثل زند همان گونه که به ابلق العقوق و مَخَّ البعوض و سلا الجمل و حلم العصفور مانند کنند» (ثعالبی ۱۳۷۶: ۴۵۹). دو دیگر اینکه این کنایه در دیوان فرخی (چاپ دبیرسیاقی) و تاریخ بیهقی (چاپ یاحقی و سیدی) نیز دیده می‌شود که هر دو مقدم بر خاقانی‌اند:

آگهی نیست از وفا هیچ تو را  
ای جان پدر نه شیر مرغ است وفا

(فرخی سیستانی ۱۳۸۵: ۴۴۴)

«اگر به مثل شیر مرغ را خواستی در وقت حاضر کردی»

(بیهقی ۱۳۸۸: ۶۰/۱)

همچنین در این عبارت از کتاب تاریخ الوزراء کنایه مذکور آمده است: «اصحاب حاجات اگر شیر مرغ از وی خواستندی یافتندی» (ابوالرجاء قمی ۱۳۶۳: ۱۹۹).

— ص ۶۹۹:

داده به کفم «کتاب اصلاح»  
آموخته «سقط زند» و «ارواح»

راوندی، محمدبن علی، راحة الصدور و آية السرور، تصحيح عباس اقبال با ملاحظات مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.

سنایی، مجدودبن آدم، دیوان، تصحيح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی، ۱۳۸۵ ش.

فرنبرغ، دادگی، بندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس، ۱۳۶۹ ش.

فرخی سیستانی، دیوان اشعار، تصحيح محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار، ۱۳۸۵ ش.

قرشی، ابوزید، جمهرة اشعار العرب، تحقیق علی فاعور، بیروت: دار الکتب العلمية، ۱۴۲۴ ق.

ثعالبی، ابومنصور، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، ترجمه رضا انزابی نژاد، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۶ ش.

ثعالبی، ابومنصور، النهاية فی الکناية، تحقیق فرج حواری، تونس: دارالمعارف للطباعة والنشر، [بی تا].

جاحظ عمرو بن بحر، البیان و التبیین، به تصحيح علی ابو لحم، ۳ ج، بیروت: دار و مکتبه هلال، ۲۰۰۲ م.

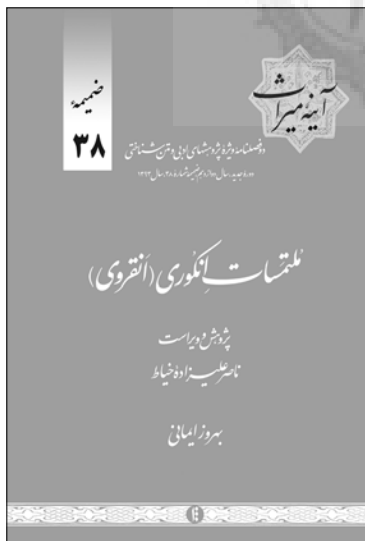
الجوالیقی، ابومنصور، المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، تحقیق ف. عبد الرحیم، بیروت: دار القلم، ۱۴۱۰ ق.

خاقانی شروانی، تحفة العراقین، تصحيح علی صفری آق‌قلعه، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۷.

دهخدا، علی اکبر، ۱۳۸۳، امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.

رازی، محمدبن زکریا، الحاوی فی الطب، اعتنی به هیشم خلیفه طعیمی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.

از حلقه‌های اتصال بین زبان پارسی و فرهنگ و ادب این سرزمین است.



شود». او «صدری از قسم ملتّمسات متفرقه» گفته، و ظاهراً منظور او از رباعی در اینجا نه قالب رباعی، بلکه اشعاری مشتمل بر چهار بیت است. ملتّمسات، حاوی یکصد قطعه شعر است، و از آن شمار، تعداد چهار قطعه در قالب و وزن رباعی و بقیه اشعار در قالب قطعات مُقَفَّاً با اوزان مختلف است.

ملتّمسات انکوری، به حیث اشتمال بر اسامی ابزارها و ملزومات معیشت و مؤلفه‌های تمدنی در سده هشتم هجری، به ویژه در آسیای صغیر، جزو مواد تحقیق در تاریخ اجتماعی آن روزگار به شمار می‌رود، و علاوه بر آن، نشان‌دهنده نفوذ و تأثیر زبان فارسی در قلمرو عثمانی و یکی

**ضمیمه شماره ۳۸ آینه میراث (ملتّمسات انکوری)**

ملتّمسات (درخواستها) به سروده‌هایی گفته می‌شود که شاعر در قالب آنها، چیزی یا چیزهایی از ممدوح و مخاطب خود می‌خواهد، و این درخواستها می‌توانند جنبه مادی یا معنوی داشته باشند.

عبدالحمیدبن عبدالرحمان انکوری ادیب و دانشور پارسی‌سرا و تازی‌نویس عثمانی در سده هشتم هجری است که اطلاعات چندانی از او در دست نیست.

انکوری در هفتم ماه جمادی‌الاولی ۷۵۸ ق ملتّمسات خود را به نظم کشیده تا «در میان اخوان و اهل احسان، دایر